

گونه‌شناسی دئیسم در قرن هفدهم و هجدهم با تکیه

بر طبقه‌بندی ساموئل کلارک

محمد محمدی‌نیا^۱، محمدعلی عبداللهی^۲، حسین صابری^۳

چکیده

دئیسم به دیدگاهی فلسفی و الهیاتی درباره‌ی خداوند، انسان و دین اطلاق می‌شود. مقاله حاضر تلاشی است برای تحلیل مفهومی دئیسم در قرن هفدهم و هجدهم، از طریق ریشه‌شناسی و روش تحلیلی - توصیفی و قصد دارد با استفاده از طبقه‌بندی کلارک، تقسیم‌بندی‌یی کلی از دئیسم ارائه کند. تعریف دانشنامه‌یی دئیسم دچار ابهام و ابهام است و رجوع به فرهنگنامه‌های ریشه‌شناختی نشان می‌دهد که در تبدیل واژه دئوس به دئیسم، ظرائف ریشه‌شناختی این واژه چندان مورد توجه نبوده است. اما با گونه‌شناسی کلارک میتوان تمایز دئیسم زمانه او از تئیسم و گونه‌های مختلف این تفکر را بهتر شناخت. طبقه‌بندی چهارگانه کلارکی، بمثابه نخستین گزارش جامع از دئیسم، مدعی است که قرابت و شباهت دئیسم به مسیحیت، از نوع اول تا نوع چهارم، بصورت پلکانی از حداقل به حداکثر می‌رود. دئیسته‌های نوع اول، منکر

۱۱۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۶/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۹/۹/۱۵ نوع مقاله: پژوهشی

این مقاله برگرفته از رساله دکتری رشته فلسفه در دانشگاه تهران با عنوان «بنیانهای فلسفی دئیسم مدرن در اندیشه اسپینوزا» است.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تهران، پردیس فارابی، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛ mohamadina@ut.ac.ir

۲. دانشیار فلسفه، دانشگاه تهران، پردیس فارابی، قم، ایران؛ abdollahi@ut.ac.ir

۳. استادیار فلسفه، دانشگاه تهران، پردیس فارابی، قم، ایران؛ h_saberi_v@ut.ac.ir



مشیت الهی هستند، در حالیکه به وحدت، خالقیت و علم خداوند اعتقاد دارند. دئیستهای نوع دوم، ضمن باور به گزاره‌های دئیسم نوع اول، قوانین فیزیکی را مشیت الهی می‌انگارند اما شمول مشیت بر قوانین اخلاقی را نفی میکنند. دئیستهای نوع سوم معتقدند مشیت تدبیری خداوند با کمالات اخلاقی او ارتباط دارد و خداوند با صفات عدالت، خیر و درستی بر این جهان حکم میراند. دئیسم نوع چهارم، علاوه بر آموزه‌های فوق، جاودانگی روح و ثواب و عقاب اخروی را نیز میپذیرد. به ادعای کلارک، تمامی انواع دئیسم مدرن در انکار وحی مسیحی مشترکند و یکی از تفاوت‌های اساسی آنها با ادیان وحیانی، مفهوم‌شناسی و اعتقاد به وحی الهی است.

کلیدواژگان: دئیسم، دئوس، دین طبیعی، ربوبیت، وحی، ظهور الهی، مشیت، کلارک.

* * *

۱. مقدمه

دئیسم (deism) بر حسب ریشه یونانی کلمه (θεός)، گاه مترادف با تئیسم (theism) و متضاد با الحاد تعریف میشود، اما از حیث تاریخی، بتدریج از خداباوری راست‌گیش مسیحی فاصله گرفته است. دئیسم نقطه مقابل موضع خداشناسان طبیعی قرون وسطی، از جمله توماس آکوئیناس است. خداشناسی طبیعی توماسی از دین و وحی نمیگذرد و به حجیت و نفوذ آن در همه شئون انسانی و اجتماعی وفادار است. خداشناسی طبیعی قرون وسطی، برغم شباهتش با دئیسم، تفاوت‌های قابل توجهی با آن دارد.

دانشنامه‌نویسان تعاریف مختلفی از دئیسم بدست داده‌اند و اختلاف نظرشان به اندازه‌ی است که نمیتوان تعریفی اجماعی از این مفهوم ارائه داد. اختلاف نظر آنها یا ناشی از تکرر و ناهمگونی کسانی است که دئیست خوانده شده‌اند یا برخاسته از تنوع گونه‌ها و تقریرهای دئیسم است. مسئله اصلی این پژوهش واکاوی مفهومی دئیسم است؛ اینکه مفهوم دئیسم

۱۱۴



چه بوده و از لحاظ لغوی، از چه اصل و ریشه‌یی گرفته شده است؟ ریشه‌های شکلگیری و تطور تاریخی این مفهوم در اندیشه غربی چه بوده و چه تحولات فلسفی و الهیاتی‌یی رخ داده که تئیسیم را مقابل دئیسم قرار داده است؟ نخستین طبقه‌بندی از دئیسم به ابتدای قرن هجدهم و آثار ساموئل کلارک برمیگردد (Force and Popkin, 1996: ch. 5). او در مقام الهیدان معاصر و پیرو نیوتن، بدلیل قرب زمانی و اشرافش بر جریانهای دئیستی وقت، یکی از موثقترین منابع تحلیل و بازشناسی دئیسم در قرن هجدهم و هجدهم است. در این جستار، گونه‌هایی متفاوت از دئیسم گردآوری و تحلیل شده و برای شناخت آنها از طبقه‌بندی کلارک کمک گرفته شده است.

۲. پیشینه تحقیق

علاوه بر دانشنامه‌ها و منابع عمومی فلسفه، الهیات، علم و تاریخ قرن هفدهم و هجدهم که از دئیسم و آراء کلارک سخن گفته‌اند، جیمز فورس (James Force) و کلینت برگ (C. Klintberg) بطور ویژه بر طبقه‌بندی کلارک از دئیسم تمرکز کرده‌اند. زمینه پژوهشی فورس عمدتاً مطالعه نیوتن‌گرایی و تقابل علم و دین در قرن هفدهم و هجدهم است. مقاله او درباره تقسیم کلارک نیز در این زمینه است (Ibid). از آنجا که نیوتن را دئیست و پیرو آریانی‌گری شناخته‌اند، فورس بدنبال مفهوم‌شناسی دئیسم در زمان اوست. فورس در سگفتارهای کلارک را منبعی موثق برای وضوح بخشیدن به مفهوم دئیسم میداند. هدف او ارزیابی ادعایی است که تفکر نیوتن را با دئیسم و جنبش ضدتثلیثی پیوند میدهد. در این جستار، شرح او از سخنان کلارک در کنار اثر کلینت برگ (2001) بررسی میشود. کلینت برگ دوازده گزاره اساسی از در سگفتارهای کلارک استخراج کرده و آن را معیار تقسیم انواع دئیسم قرار میدهد که نگارنده آنها را در گونه‌شناسی دئیسم بکار گرفته است. در بافت مطالعات فلسفی به زبان فارسی، بحث از دئیسم بسیار ضعیف

۱۱۵

است؛ آثار مستقلى در اينباب يا نگاشته نشده يا از حد معرفى عمومى و مختصر فراتر نرفته و در مکتوبات بعضى از فيلسوفان جز بصورت نامصرح يا گذرا اشاره‌يى به ماهيت، مبانى و مدعيات دئيسم نشده است.

موضوع دسته‌يى از آثار، مانند کانت (۱۳۷۴)، دين طبيعى است. هدف او در اين بحث، تعيين حدود ديانت در مقابل عقل نظرى (شناخت) و عقل عملى (اخلاق) است تا دين در محدوده عقل قابل دفاع باشد. به اين منظور، کانت دين را به طبيعت انسان تحويل ميبرد و عنوان دين طبيعى بر رساله‌اش، شايد در تناسب با اين مضمون اثر باشد. مباحثى که کانت به آنها پرداخته، ارتباطى با جنبش فکرى دئيسم و مدعيات و تطور آنها ندارد بلکه قصد دارد گوهر دين را در انقلاب کپرنىکى خود تعريف کند.

موضوع بخش ديگرى از آثار، همچون بروک (۱۳۸۱)، الهيات طبيعى است. او مانند باربور (۱۳۷۹) و ويسلى (۱۳۸۶) به رابطه‌يى ميپردازد که علم جديد با دين و الهيات پيدا کرده يا بايد پيدا کند. دسته ديگر، مانند پنلهوم (۱۳۸۳)، رابطه عقل و ايمان يا عقل و وحى در مسيحيت آغاز دوره مدرن را مدنظر قرار داده‌اند. در اين ميان، افراى، از جمله فلو (۱۳۸۳)، با سابقه‌يى روشن از الحاد در اينباب سخن گفته و موضع دئيسى اتخاذ کرده‌اند. نخستين تصريح در زبان فارسى به طبقه‌بندى دئيسمها، مقاله‌يى است که گزارش *دانشنامه راتلج* از طبقه‌بندى ساموئل کلارک را نقل ميکند و به تحليل و نقد زمينه‌ها و عناصر دئيسم پرداخته است (کرىمى، ۱۳۸۲).

جستار پيش‌رو علاوه بر اينکه شرحى مستقل از طبقه‌بندى کلارک به زبان فارسى بدست ميدهد، تحليل گونه‌هاى دئيسم را نيز جايگزين توصيف صرف ميکند. دئيسم نزد نگارنده مسئله‌يى کلان است که تحليل مفهومى آن در مقاله حاضر و ابعاد ديگرش در بررسى‌هاى بعدى، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۳. تعريف دانشنامه‌يى دئيسم

ارائه تعريفى جامع و مانع براى دئيسم، تا اندازه‌يى ناممکن است. دئيسم از

ابتدا جنبشی فکری - الهیاتی درون مسیحیت در اوایل دوره مدرن بود و بعدها، از مسیحیت به ادیان و حیانی دیگر انتقال یافت. دئیسم و تئیسم از لحاظ لغوی مترادف بنظر می‌آیند، اما از حیث تاریخ اندیشه چنان فاصله تدریجی میان این دو مفهوم افتاده که اشتراک در معنای لغوی به محاق رفته است.

واژه Theismus به قدمت خداباوری نیست. بنوشته ریتر و همکارانش، این واژه در اواخر قرن هفدهم در انگلیس پدید آمده است، در حالیکه از مفهومی جامع برای اعتقاد به وجود یک خدای متشخص در طول تاریخ حکایت میکند. تئیسم و دئیسم، پیش از قرن شانزدهم و هفدهم، مترادف یکدیگر بکار می‌رفتند اما بعدها هر کدام معنای اصطلاحی ویژه‌ی پیدا کرده‌اند. دئیستهای آن زمان به انکار خدایی متشخص متهمند که به جهان آفرینش علم پیشین نداشته است، فاعلیت او محدود به ماورای طبیعت است و وحی و ارسال رسل از او سلب میشود. البته در موارد شاذی از سده هفدهم نیز صفت theist بمعنای امروزی آن و در مقابل ملحد (Atheist) بکار میرفته اما این کاربرد جایی برای خود باز نکرد؛ گرچه در برخی از آثار مشاهیر دئیسم، از جمله ارل شافتسبری، ولتر، دیدرو و روسو، تئیسم بهمان معنایی بکار رفته که امروزه آن دیدگاه را دئیسم می‌خوانند (ریتر و همکاران، ۱۳۹۱: ۷۳).

در آلمان، از اواخر قرن هجدهم بحث از تئیسم بصورت گسترده رواج یافت و در بین برخی از متفکران آلمانی سخن از تمایز دئیسم و تئیسم بمیان آمد. کانت در عوض مترادف‌انگاری دئیسم و تئیسم، مینویسد: «دئیست عقیده به خدا دارد، اما تئیست به خدایی زنده» (همان: ۷۴). در آغاز قرن بیستم، مفهوم خدای شخصی و زنده در ازای تئیسم تثبیت شد و افرادی چون شوپنهاور و نیچه، هنگامی که از افول و خرافه‌بودن تئیسم مینویسند، مقصودشان خدای شخصی است (همان: ۷۵). در مقابل، مفهوم دئیسم تا ابتدای این قرن از ابهام و تشتت در دو سده قبلی فاصله گرفته و به موضعی مخالف باور به خدای شخصی، فاعل در جهان و صاحب وحی تبدیل شد؛ ظهور و بروز مبانی دئیسم

۱۱۷



محمد محمدی‌نیا، محمدعلی عبدالهی، حسین صابری؛ گونه‌شناسی دئیسم در قرن هفدهم و هجدهم...

سال یازدهم، شماره دوم
پاییز ۱۳۹۹
صفحات ۱۳۶-۱۱۳

از نشانه‌های طلوع عصر روشنگری و طلوع مدرنیته است. دانشنامه‌ها و واژه‌نامه‌های فلسفی، ادیانی و تاریخی، ذیل مدخل دئیسم، معانی گوناگونی برای آن ذکر کرده‌اند. با اینهمه، میتوان در تعاریف دئیسم به دو دسته کلی دست یافت؛ انکار «ربوبیت تکوینی و تشریحی» خداوند یا صرفاً انکار «ربوبیت تشریحی، دین وحیانی و متون معتبر مقدس».

دئیسم در برخی تعاریف، تفکری است که ضمن اعتقاد به خالقیت خداوند، ربوبیت و تدبیر تکوینی او در عالم را نفی میکند (Craig, 2005; Bunnin and Yu, 2004; Edwards, 1967; Eliade, 1987). بتعبیر دیگر، دئیست نمیخواهد آتئیست باشد، همانطور که نمیخواهد پیرو ایمان مبتنی بر وحی باشد، بدون آنکه امکان ایمان مبتنی بر وحی را نیز لزوماً انکار کند (ریتر و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۹۲). از نظر برخی، دئیسم دیدگاهی است که هر گونه ارتباط رازآمیز خداوند با جهان و امور انسانی را قطع میکند (Bunnin and Yu, 2004).

دسته دیگر، دئیسم را انکار ربوبیت تشریحی و وحی الهی تعریف میکنند که عقل بشر را بتنهایی برای شناخت خدا و تأمین زندگی‌یی دینی و اصول اخلاقی کافی میداند (Craig, 2005). برخی تعاریف، همسو با نفی ربوبیت تشریحی در دئیسم، آن را جنبشی برای مقابله با شریعت مبتنی بر کتاب مقدس با رویکرد ضد کلیسایی میشناسند (Eliade, 1987). عده‌یی از دئیستها ربوبیت تشریحی و ضرورت وحی الهی را نفی نکرده‌اند اما در اعتبار کتاب مقدس یا دست‌کم در حکایت‌های خارق‌العاده آن، تردید دارند (Ibid). بعضی دئیستها مسیحی وحی را میپذیرند اما معتقدند محتوای آن چیزی جز دین طبیعی نیست، بنابراین، نجات و رستگاری نمیتواند وابسته به وحی خاصی باشد. از نظر آنها، دین حقیقی همان دین طبیعی است (Audi, 1999). گاه در تعریف دئیسم به سلب صفات علم، قدرت، اراده و مشیت از خداوند اکتفا میشود (Eliade, 1987) یا آن را صرفاً بی‌اعتنایی خدای خالق به سرنوشت، آینده و سعادت انسان و جهان معرفی میکنند (Ibid).

والتر اسکیت (Walter Skeat)^۱ و ارنست کلین (Ernest Klein)^۲ دئیسم را باور به خدای خالقی میدانند که رابطه مستقیمی با مخلوق ندارد. چنانکه از تعاریف بالا برمی آید، نوعی تکثر و اضطراب در تعریف دئیسم ملاحظه میشود. بنظر میرسد جنبش دئیسم را بتوان به دو دیدگاه کلی تقسیم کرد؛ دسته‌یی که مخالفت دئیسم را معطوف به حضور، مشیت و تدبیر خداوند خالق در عالم می‌شناسند که از آن به «انکار ربوبیت تکوینی» تعبیر شد و دسته‌یی که دئیسم را منکر «ربوبیت تشریحی، دین وحیانی، نبوت و اعتبار متون مقدس» می‌شمارند.

۴. ریشه‌شناسی دئیسم

ریشه‌شناسی (Etymology) «بررسی سرگذشت و تاریخ دگرگونی واژه از لحاظ لفظ و معنا (برون‌ساخت و درون‌ساخت) از یکسو، و شیوه کاربرد و سیر دگرگونی و دگردیسی (تغییر و تحولات) واژه از سوی دیگر است» (منصوری، ۱۳۹۶: ۱۱۷). فرهنگهای ریشه‌شناختی از منابع مهم فهم اصل، اشتقاق و تطور واژه‌ها در طول زمانند.

بسیاری از ریشه‌شناسان، اصل واژه‌های همخانواده دئیسم را کلمه لاتینی دئوس (deus) دانسته‌اند که در زبان لاتین متأخر به خدا (God) بدل شده و همخانواده کلمه لاتینی diuus بمعنای «الهی» است که در زبان لاتین میانه divus، بمعنای divine آمده است. همچنین مترادف کلمه‌های dios در زبان یونانی بمعنای خداگونه، diēs در زبان لاتین و dyaús در زبان سنسکریت بمعنی روز یا آسمان است و در ریشه‌شناسی قدما، با دیانا (Diana)، ایزدبانوی یونان باستان، مرتبط است. واژه‌های دئیسم (déisme) و دئیست (déiste) در زبان فرانسه مدرن، در انگلیسی به دئیسم (deism) و دئیست (deist) تبدیل شده‌اند (Klein, 1971; Partridge, 1966; Skeat, 1888; Idem, 1980).

کلین، معتقد است اصطلاح دئیسم را پاسکال وضع کرده و واژه‌یی مرکب از

دئوس به لاتین و پسوند یونانی isme ساخته است. بعقیده او، دئوس از deivos در زبان لاتین باستان گرفته شده که هم‌ریشه و هم‌زاد با کلمات زیر است (Klein, 1971):

۱. کلمه اوستایی daeva و demon؛
۲. کلمه یونانی θεϊκός (theïkós) که بمعنای الوهیت (divine) است و در حالت ملکی و مضاف Ζεὺς (Zeus) خوانده میشود؛
۳. کلمه dyauh بمعنای بهشت (heaven) یا خدایگان بهشت (god of Heaven) در زبان هندی باستان؛
۴. کلمه Dyaus pita بمعنای پدر الهی (heavenly father) در زبان هندی باستان؛
۵. کلمه devdh در لاتین باستان بمعنای خدا (god)؛
۶. کلمه devt در لاتین باستان بمعنای ایزدبانو (goddess)؛
۷. کلمه Diespiter بمعنای ژوپیتر (Jupiter) در زبان لاتین؛
۸. کلمه Tíw در زبان انگلیسی باستان که نام الهه جنگ است؛
۹. کلمه deiwas و deiws در زبان پروسی باستان؛
۱۰. کلمه Zio در زبان آلمانی باستان؛
۱۱. کلمه dievas و dievs در زبان لیتونیایی.

کلین ریشه تمام واژه‌های فوق را deyew بمعنای درخشیدن، جلوه کردن و ظهور (shining) میداند که از اصل هندواروپایی dei، deya و didya بهمان معانی یادشده منشعب شده‌اند و بسیاری از کلمات همخانواده از زبانهای هند باستان، ارمنی، یونانی، سومری، لاتین، ایرلندی باستان و ولزی از آنها اشتقاق یافته‌اند (Ibid).

رجوع به ریشه‌شناسی با هدف تمایز بخشی به دئیسم از تئیسم صورت گرفت، اما چنین نتیجه‌یی حاصل نشد. ریتز نیز تأیید میکند که دو واژه دئیسم و تئیسم از لحاظ لغوی صرفاً بر اعتقاد به وجود خدا دلالت دارند (ریتز

۱۲.



و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۹۲). اگرچه در تبدل واژه دئوس به اصطلاحی برای اشاره به نوع ویژه‌ی از خدایابوری در قرن هفدهم، ظرائف ریشه‌شناختی این واژه چندان ملحوظ نبوده است، در این بحث کوتاه، مفهوم دئیسم وضوح بیشتری یافت. دئیست نامی است که غالباً مخالفان به پیروان این تفکر نسبت داده‌اند تا تمایز این جنبش را از تئیسم و خدانشناسی راست‌گیش مسیحی نشان دهند. بتدریج دئیست‌ها نیز پذیرفتند که با این نام شناخته شوند و خود را دئیست خواندند. اما گروه‌هایی که به دئیست معروفند، در مدعیات همسان نبوده‌اند و گونه‌هایی را شکل داده‌اند که نمیتوان بدون تفکیک آنها دئیسم مدرن و تداوم امروزی آن را شناخت. ساموئل کلارک (Samuel Clarke / 1675-1729) از نخستین کسانی است که به این تمایز اشاره کرده است و ارتباط فکری او با نیوتن و دیگر چهره‌های مشهور یا متهم به دئیسم، بر اهمیت شرح طبقه‌بندی او می‌افزاید.

۵. بستر تاریخی و فکری ظهور و بسط دئیسم

تفکر دئیسم را از لحاظی میتوان سرآغاز جنبش روشن‌اندیشی دانست و میان آنها تأثیری متقابل برقرار است. ظهور و بسط دئیسم به عللی درونی و بیرونی برمیگردد. مقصود از درونی درون فلسفه و الهیاتی است که دئیسم از تطور آنها شکل گرفته است و منظور از بیرونی، علل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. ادعای استقراء تام در شمارش علل درونی و بیرونی یک پدیده، ادعای معقولی نیست، بنابراین در این بخش به ذکر شمار محدودی از آنها بسنده میشود. برخی از زمینه‌های درونی ظهور و بسط دئیسم عبارتند از: رواج ۱۲۱ رهیافت اپیکوری در اخلاق و فلسفه زندگی، تأیید و تأمین دئیسم در دکارت و اسپینوزا، موافقت دئیسم با اندیشه‌های مسلط لاک و نیوتن و تأثیر حذف غایت‌اندیشی بر دئیسم. زمینه‌های بیرونی آن نیز عبارتند از: تحول در نظام حقوقی و شرعی کلیسایی، انقلاب سال ۱۶۸۸ در انگلیس، الهام‌بخشی انقلاب

فرانسه، جنگ‌های خونین مذهبی (جنگ‌های سی‌ساله) و سازگاری دئیسم با روح سرمایه‌داری.

۵-۱. رواج رهیافت اپیکوری در اخلاق و فلسفه زندگی

تفکر اپیکوری در قرن شانزدهم و هفدهم بار دیگر رواج پیدا کرد. عنوان اپیکوری در آن زمان اشاره به آموزه‌یی داشت که «سعادت در این دنیا را بر رستگاری اخروی مقدم میدارد که پیام دین مسیح بود» (خاتمی، ۱۳۹۵: ۱۳۲). این اصل اخلاقی نتایجی بسود بسط دئیسم در قرن هفدهم بدنبال داشت که آزادی عقل انسان از هر گونه مرجعیت فراتر از خود، از بانفوذترین آنهاست (همانجا). سهم تفکر اومانیسیم رنسانس در پذیرش و رواج چنین اخلاقی انکار نشدنی است. اخلاق اپیکوری در امتزاج با اومانیسیم رنسانس غایت زندگی را بسوی سعادت اینجایی و اکنونی جهت میبخشد و قرائت متفاوتی از قوای انسانی و حیوانی بشر ارائه میدهد. جدایی اخلاق از الهیات بعنوان نتیجه این فرایند میتواند در ظهور و بسط دئیسم نقشی مهم ایفا کرده باشد.

۵-۲. تأیید و تأمین دئیسم در فلسفه دکارت و اسپینوزا

متافیزیکی که دکارت تأسیس کرد و آن را ریشه علم مدرن خواند، سوژه انسانی و عقلانیت (بمعنای دکارتی) را نیز در جایگاه ریشه قرار میدهد. ترکیب جهان‌شناسی و وجودشناسی دکارت بزرگترین تأیید و تأمین فلسفی دئیسم تا آن زمان بحساب می‌آید.

۵-۳. نقش لاک و نیوتن در بسط دئیسم

آثار لاک و نیوتن واجد عنصری بود که در فلسفه دکارت نمیتوان آن را بصراحت و تأکید یافت. لاک و نیوتن هرگز منکر خدا نبودند، اما برخلاف دکارت، اعتبار فلسفه و علم نزد آنها بر الهیات متکی نیست (همان: ۱۶۵).

۱۲۲



سال یازدهم، شماره دوم
پاییز ۱۳۹۹

۴-۵. تحول در نظام حقوقی و شرعی کلیسایی

هنگامی که از رویارویی جنبش دئیسم با شریعت سخن گفته میشود، باید توجه داشت که دئیستها کدام نظام حقوقی و شرعی را در برابر خود میدیدند. کلیسا از قرن دهم به بعد، طی سه قرن، به تجمل و قدرتی رسید که تشکیلات آن با دربارهای پزررق و برق حکام اروپایی رقابت میکرد. دستگاه حاکمیت پاپ، با ایجاد تغییراتی در نظام حقوقی و قانون رومی، نظام حقوقی و شرعی کلیسایی را بنیان نهاد و بموجب آن، کلیسا و پاپ حق مشروع دخالت در امور دنیوی و مرجعیت در همه امور دین و دنیا را بدست آورد. داعیه برتری پاپ و ولایت مطلقه او بر همه امور، به چالش نظری و عملی قرن سیزدهم به بعد در اروپا تبدیل شد و دستمایه بسیاری از آثار دئیسته‌های مخالف کلیسا گردید (همان: ۷۴).

۵-۵. انقلاب سال ۱۶۸۸ در انگلیس

از جمله تأثیرات این انقلاب نفی تبعیت الزامی هر سخن و رفتار انسان از مذهب است که در پی آن، با هر باور و مذهبی با تساهل برخورد میشد. صدور فرمان تساهل مذهبی (۱۶۸۶) از سوی پادشاه نیز به این امر رسمیت بخشید. بر پایه فرمان فوق، هیچ دین یا باور خاصی نباید جهت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انگلیس را تعیین کند. بنظر خاتمی، این رهیافت تازه را میتوان پایان دخالت مذهب در حکومت و آغاز رسمی سکولاریته سیاسی دانست که تجسم سیاسی فلسفه لاک است (همان: ۸۸).

نگارنده به این نکته واقف است که بحث از تأثیر متقابل دئیسم و جنبش روشن‌اندیشی نقاط برجسته دیگری دارد که در سطور پیشین بدان اشاره نشد. سازگاری تفکر دئیسم با روح سرمایه‌داری از سرفصلهایی است که برای سخن و تحلیل جای بسیار دارد. با اختصار در مقام جمع‌بندی باید گفت دئیسم را میتوان هم در زمره علل روشن‌اندیشی و هم در ردیف معلولهای آن شمرد.

دئیسیم دیدگاهی درباره خدا و دینی است که در عالم مدرن ظهور کرده است و طبقه‌بندی کلارک از این تفکر نمیتواند تمام ابعاد آن را بیان کند.

۶. طبقه‌بندی ساموئل کلارک از دئیسیم

کلارک دوست، شاگرد و از طرفداران پروپاقرص نیوتن و در عین حال، از مدافعان دین وحیانی است. مصاف او در *درسهای بویل*^۳ (۱۷۰۵) مشخصاً با هابز و اسپینوزاست که بنظر کلارک منکر دین طبیعی و وحیانی بودند (کاپلستون، ۱۳۸۷: ۵/ ۱۷۴). مقصود اصلی کلارک در *درسهای بویل*، نشان دادن گزاره‌هایی است که انکارشان جز با انحراف از عقل ممکن نیست؛ همان عقلی که ملحدان آن را بنیاد بی‌اعتقادیشان قرار داده‌اند. بنابراین، تلاش او معطوف به «خصلتهای عقلانی اعتقاد به خدا بشیوهی منطقی و نظاممند» است (همان: ۱۷۵).

کلارک با حمایت و تأیید جان مور، به مقام کشیشی دربار «ملکه آن» (Queen Anne) رسید. او با تألیف *نظریه تثلیث کتاب مقدس* (۱۷۱۲)، به انکار پسر خدا بودن عیسی مسیح متهم شد. تا پیش از نقادی کتاب *گفتاری درباره مبانی و دلائل مذهب مسیحیت*، نوشته آنتونی کالینز (Anthony Collins/ 1676-1729)، کلیسای سنتی میان او و دئیست‌ها فاصله اندکی می‌گذاشت؛ اما آن نقادی از این فاصله کاست و کلارک را در نظر کلیسای سنتی به دئیسیم نزدیک کرد. کالینز از دئیست‌های ثروتمند انگلیسی است. او در کنار تولاند، مهمترین عضو حلقه‌ی از روشنفکران رادیکال بودند که در دهه‌های نخست قرن هجدهم در انگلیس پدید آمد. کلارک تحت تأثیر مشی ریاضی عقل نیوتنی در سخنرانی‌هایی با عنوان *برهان وجود و صفات خداوند* (۱۷۰۴) کوشید وجود خداوند را بروشی نزدیک به ریاضیات اثبات کند و در سخنرانی‌هایی با عنوان *گفتاری درباره الزامات تغییرناپذیر کلام عقلی* (۱۷۰۶) سعی کرد یقین قضایای ریاضی را به اصول اخلاق سرایت دهد تا بدون نیاز به مقدمات شرعی، اخلاق بر مبنای براهین عقلی استوار شود (کلارک، ۱۳۸۱).

۱۲۴



۱۶-۱۷).

کلارک در دومین سلسله از *درسهای بویل*، طبقه‌بندی چهارگانه‌یی از دئیسم بدست داد که عموماً یکی از گزارشهای جامع درباره آن تلقی میشود؛ تلاش او برای تعریف و طبقه‌بندی دئیسم را برجسته‌تر از بسیاری از آثار مشابه میدانند (Klintberg, 2011: p.86). از نظر کلینت‌برگ، دوازده گزاره اساسی برای فهم طبقه‌بندی کلارک ضروری است که عبارتند از (Ibid: pp. 87-88):

۱. خدا یکی است (گ ۱)؛
۲. خدا قادر مطلق است (گ ۲)؛
۳. خدا دانای مطلق است (گ ۳)؛
۴. خدا خیر و عادل مطلق است (گ ۴)؛
۵. خدا خالق جهان است (گ ۵)؛
۶. خداوند مشیت عام خود را در قالب قوانین فیزیک فراهم میکند (گ ۶)؛
۷. خدا مشیت عام خود را در قالب قوانین اخلاقی فراهم میکند (گ ۷)؛
۸. خداوند خود را بنحو ویژه‌یی برای انسان ظاهر کرده و بر او وحی می‌فرستد (گ ۸)؛
۹. کتاب مقدس شاهی بر مکاشفه/ظهور ویژه خداوند است (گ ۹)؛
۱۰. خدا به اعمال انسان در این جهان مادی اهمیت میدهد (گ ۱۰)؛
۱۱. روح انسان جاودان/نامیراست (گ ۱۱)؛
۱۲. گناهکار و نیکوکار در سرای دیگر، جزا و پاداش می‌بینند (گ ۱۲).

طبقه‌بندی کلارک حاکی از تنوع دیدگاه‌هایی است که در قرن هفدهم و هجدهم با نام دئیسم شناخته میشوند و صورت‌بندی کلی از دئیسمی بدست میدهد که در انگلیس، فرانسه، آمریکا و آلمان تحقق یافت. اینکه چه کسانی یا فرقه‌هایی در آن دوره دئیست قلمداد میشدند، از موضوعات مورد اختلاف است و اختلاف نظر در آن تا امروز ادامه دارد. برخی از کسانی که به دئیست مشهورند، از این نسبت امتناع ورزیده‌اند و خود را دئیست نمیدانند. این امر،

۱۲۵



تطبیق نام دئیست بر افراد و فرقه‌ها را دشوارتر میسازد. بنابراین بحث تاریخی درباره تطبیق نام دئیست بر افراد مشهور به آن، در این مقاله انجام نمی‌شود؛ بتبع، تطبیق طبقه‌بندی کلارکی بر چهره‌ها و گروه‌های آن دوره نیز از وظیفه این بحث خارج است. کار کلارک دسته‌بندی کلی از دیدگاه‌های متفاوتی است که با نام دئیسم متحد میشوند. در ادامه با شرح طبقه‌بندی او، از گزاره‌های دوازده‌گانه فوق برای فهم چهار نوع کلی دئیسم استفاده خواهد شد.

۶-۱. دئیسم نوع اول

دئیستهای نوع اول، مشیت الهی را انکار میکنند؛ آنان در حالی گ ۱-۳ و گ ۵ را می‌پذیرند که گ ۴ و گ ۶-۱۰ را رد میکنند. کلارک می‌گوید دئیسم نوع اول، به موجودی ابدی، نامحدود، غنی و دانا باور دارد (Force, 1996: p. 54). اظهارات کلارک در مورد دئیسم نوع سوم، بگونه‌یی که آنان را «بر خلاف» دئیسم نوع اول و دوم تعریف میکند، بر این دلالت دارد که دئیسم نوع سوم، بر خلاف نوع اول و دوم، به کمال اخلاقی خداوند عقیده دارند. این سخن به این معناست که دئیسم نوع اول و دوم، گ ۴ را صادق نمی‌دانند با اینکه به خالقیت خداوند اعتقاد دارند.

بسیار مهم است که درک کنیم باور دئیستی به خالقیت، تفاوت مهمی با باور رسمی مسیحی دارد. از دیدگاه دئیسم نوع اول، ارتباط خداوند با جهان مادی تا حد زیادی گسسته است؛ خدا از طریق وحی و مکاشفه با برگزیدگانش سخن نمی‌گوید، به تدبیر (Government) جهان نمی‌پردازد و توجه و اهمیتی به امور آن ندارد. بدین ترتیب، بنظر میرسد دئیسم نوع اول از گزاره‌های فوق، گ ۶-۹ را رد میکند. چنین خدایی نه خود را بر انسان ظاهر میکند و نه میتوان کتاب مقدس را شاهی بر ظهور و وحی خاص او دانست، به این دلیل که خدا در امور روزمره این جهانی مداخله نمی‌کند (Klintberg, 2011: p. 89). به نوشته کلینت‌برگ، کلارک متذکر میشود که دیدگاه دئیستی نوع اول ارتباط خدا و جهان مادی را به صرف خالقیت فرومیکاهد و فاعلیت الهی را

محدود به علت محدثه در ابتدای خلقت میکند. کلارک همچنین تذکر میدهد که نه تنها مشیت و عنایت خاص الهی، که مشیت عام نیز از سوی این دسته انکار میشود، حتی در قالب قوانین فیزیکی یا اخلاقی آن. خدا، در این مفهوم، علاقه‌ی به جعل قوانین طبیعی‌یی که بر جهان مادی حاکم باشند نیز ندارد؛ او خالق است اما مخلوقش را بگونه‌یی طراحی نکرده است که قانون طبیعی را شامل باشد، بلکه آن را رها کرده تا خودش بسط و گسترش یابد (Ibid).

کلینت‌برگ مینویسد: کلارک در ادامه، میان نوع اول و دوم دئیسم در اعتقاد به مشیت عام الهی تمایز مینهد. هر دو نوع به وجود خدا باور دارند، اما خدا نزد دئیسم نوع اول، از فاعلیت در جهان مادی و عنایت و مشیت آن برکنار است. در مقابل، نوع دوم از حیث قوانین فیزیکی، به مشیت عمومی خداوند باور دارد (Ibid). کنار نهادن خدای دئیسم نوع اول از تدبیر و تمشیت جهان مادی در توضیح رابطه خدا با انسان و حیات اخروی او نتایج مهمی دارد. خدایی که به تدبیر و ربوبیت این جهان نمیپردازد و توجه و اهمیتی به آنچه در آن روی میدهد ندارد، گ ۱۰ و گ ۱۲ نیز درباره او نفی خواهد شد. برای چنین خدایی چه اهمیتی دارد که اعمال انسان در زندگی دنیوی چگونه است، چه رسد به اینکه برای او ثواب و عقابی تدارک ببیند. از آنجا که کلارک این دسته از دئیستها را بیشتر به ملحدان اپیکوری - که پیروان صورتی از فناپذیری نفس شناخته میشوند- شبیه میداند، میتوان نتیجه گرفت که دئیستهای نوع اول همگی، گ ۱۱، یعنی نامیرائی و جاودانگی نفس را نیز رد میکنند (Ibid).

۲-۶. دئیسم نوع دوم

درباره صفات الهی، دیدگاه دئیسم نوع اول و دوم یکسان است. اما بر خلاف نوع اول، دئیستهای نوع دوم به عقیده به وجود خدا بسنده نکرده و معتقدند هر چیزی که رخ میدهد علم خدا از پیش به آن تعلق گرفته، ساخته قدرت اوست



و تحت تدبیر الهی قرار دارد؛ پس گ ۱-۳ و گ ۵ را میپذیرند (Ibid: p. 91). از بیان کلارک هنگامی که میگوید دئیسم نوع سوم، بر خلاف نوع اول و دوم، تصویری از کمال اخلاقی خداوند دارد، میتوان فهمید که از نظر وی دئیستهای اول و دوم چنین تصویری از خدا نداشتند. همچنین، طبق نقل قول فورس، کلارک بصراحت میگوید که دئیستهای نوع دوم هر تفاوتی میان خیر و شر اخلاقی را رد میکردند و خدای آنها توجهی به خیر و شر اخلاقی در عمل انسان ندارد؛ پس گزاره چهار را خطا میشمردند (Force, 1996: p.54). دئیستهای نوع دوم، مشیت الهی را مشتمل بر قوانین اخلاقی نمیدانند و بهمین دلیل گ ۷ را رد میکنند، زیرا آنچه از نظر اخلاقی، خیر یا شر است، فقط به قواعد اعتباری انسان وابسته است. این دسته از دئیستها با آموزه وحی مسیحی مخالف بوده و این مخالفت از انکار ایده کلی ظهور خداوند برمیخیزد؛ هرچند، با قضاوت درباره اظهار نظر کلارک میتوان دریافت که سخت است بگوییم انکار گ ۹ (مفهوم وحی مسیحی) مصداقی از انکار عامتر گ ۸ (ظهور خداوند) است. کلارک میگوید دئیستهای نوع اول و دوم، دستاوردهای انسانی و الهی را بیکسان استهزاء و ریشخند میکنند (Klintberg, 2011: p. 91).

بیتوجهی خدای دئیسم نوع دوم به خیر و شر اخلاقی، نتیجه‌ی در گ ۱۰ و گ ۱۲ (اهمیت به اعمال انسان در جهان مادی و لزوم ثواب و عقاب اخروی) دارد. اگر بگوییم خدا به اعمال انسان در جهان مادی اعتنا نمیکند، میتوان بسادگی گفت ثواب و عقابی نیز در کار نیست. ممکن است استدلال شود که نفی ثواب و عقاب بمعنای این نیست که دئیسم نوع دوم حیات ابدی پس از مرگ را انکار کند، اما موضع کلارک چنین نیست، زیرا او گمان میکند که این دئیستها به روح فناپذیر انسان اعتقاد ندارند (Ibid). در ارزیابی کلارک، دئیسم نوع دوم، انسان را جز حیوان نمیشناسد و از آنجا که حیوان را واجد روح ابدی در نظر نمیگیرد، این دسته از دئیستها باید روح انسان را فناپذیر بدانند (Ibid: p. 92).

از جایگاه خاص دئیسم نوع دوم در دیدگاه کلی کلارک نیز میتوان به یکی دیگر از دلایل وی بر ناباوری این دسته از دئیستها به جاودانگی روح پی برد. او انواع دئیسم را پلکانی (progressive) تقریر میکند؛ به این معنا که در نوع اول تا نوع چهارم دئیسم، قرابت و شباهت به مسیحیت، بصورت پلکانی از حداقل به حداکثر میرود؛ نوع اول کمتر از سایر انواع مسیحی است و درجه مسیحی بودن نوع دوم تا چهارم بصورت پلکانی افزایش می‌یابد. دو نوع قبل و بعد دئیسم نوع دوم، در این تقریر پلکانی کلارک، هیچیک به جاودانگی روح اعتقاد ندارند. بنابراین جایگاه دئیسم نوع دوم میتواند قرینه‌یی بر این باشد که دئیسم نوع دوم نیز نسبت به جاودانگی بی‌اعتقاد است و گ ۱۱ را رد میکند (Ibid).

۳-۶. دئیسم نوع سوم

دئیستهای نوع سوم، به صفات اخلاقی خدا باور دارند ولی به زندگی جاودان اخروی باور ندارند؛ درست مانند دئیسم نوع اول و دوم که وجود، علم، قدرت و خالقیت را برای خدا اثبات کرده و این صفات را نامحدود می‌شمارند (Ibid)، اما علاوه بر آن دو دسته، صفات اخلاقی خداوند یعنی مفاد گ ۴ (خیر و عدالت) را نیز می‌پذیرند. مشیت تدبیری در قبال جهان مادی نزد دئیسم نوع سوم، با صفات اخلاقی خداوند ارتباط دارد. خدای دئیستهای نوع سوم به صفات نامحدود عدالت، خیر و درستی توصیف میشود و با این کمالات است که بر جهان مادی حکم میراند و از تمام مخلوقات عاقلش انتظار اطاعت دارد. چنین الهیاتی اقتضا دارد که دئیسم نوع سوم به هر دو نوع مشیت عام الهی در قالب قوانین فیزیکی و قوانین اخلاقی باور داشته باشد؛ زیرا اگر قوانین اخلاقی عامی برای انسان وجود نداشته باشد تا بکار ببندد (Ibid: p. 93)، امر به طاعت ناممکن است.

اطلاعاتی درباره موضوع دئیسم نوع سوم در موضوع ظهور و وحی الهی در کار کلارک بچشم نمی‌خورد. او می‌گوید اگر دئیسم انسان را بسوی باور و

پذیرش وحی سوق ندهد، دیگر با اصول خاص خودش مطابقت نخواهد داشت. اشاره کلارک به نوعی از دئیسم باستان است که فیلسوفان آتنی مانند سقراط و تالس به آن گرایش داشتند و با ایده وحی الهی سازگار بود. دئیسم مدرن (در زمان کلارک) متفاوت است و چنین سازگاری‌یی در آن به چشم نمی‌آید. دئیسم مدرن پروایی برای رد وحی الهی ندارد. بنظر میرسد، از دیدگاه کلارک، هیچیک از انواع چهارگانه دئیسم گ-۹ (ایده وحی مسیحی) را نپذیرفته‌اند (Ibid).

از دیدگاه دئیسم نوع سوم، قلمرو حاکمیت مشیت خدا بر هر دو حوزه طبیعت و اخلاق گسترده است که بر پایه صفات عدالت، حقیقت و خیر مطلقش بر آنها حکم میراند (Force, 1996: p. 54). از آنجا که دئیستهای نوع سوم، جهان مادی را تحت حاکمیت کمالات الهی میبینند و خداوند از دیدگاه آنان، اطاعت و فرمانبری را بر بندگانش الزام کرده است، پس واضح است که این دسته از دئیستها باید به توجه و اعتنای خداوند به اعمال اخلاقی انسان نیز باور داشته باشند. در ارتباط با زندگی پس از مرگ، هم اصل زندگی اخروی و هم جاودانگی نفس مورد انکار دئیستهای نوع سوم است و بنا به گفته کلارک، در برابر مفهوم فناپذیری روح بنوعی تعصب میورزند. آنها گمان میکنند انسان تماماً با مرگ نابود میشود و بعد از زندگی دنیوی چیزی از انسان باقی نمیماند و از آنجا که مرگ نابودی کامل انسان است، حیاتی در آخرت وجود ندارد که بخواهد جایگاه ثواب و عقاب اخروی اعمال انسان باشد. بنابراین دنیاگرایی دئیسم نوع سوم نتیجه خداشناسی این جریان نیست. خدای آنها صاحب صفات خوب و اخلاقی است. نفی جاودانگی روح چنین نتیجه‌یی ببار آورد است (Klintberg, 2011: p. 93).

۱۳۰

۴-۶. دئیسم نوع چهارم

چنانکه گفته شد، طبقه‌بندی چهارگانه کلارک از دئیسم، بصورت پلکانی از دورترین نسخه از مسیحیت بسوی نزدیکترین به آن حرکت میکند. خدا نزد



دئیستهای نوع چهارم خدایی واحد، ابدی، نامحدود، حکیم، دانا و قادر مطلق است. از نظر آنها، برترین علت در سلسله علل، موجودی بینهایت عادل و خیر است، تمام کمالات اخلاقی را در عالیترین درجه داراست و جهان را آفرید تا قدرت و حکمتش را آشکار سازد. خداوند جهان را برای تجلی قدرت و حکمت خود و برای رساندن خیر و سعادت به بندگانش خلق کرد (Force, 1996: p. 54).

دئیسم نوع چهارم به مشیت عام الهی و ظهور خدا بر انسان باور دارد، زیرا معتقد است خدا جهان را با مشیت سراسر حکیمانه‌یی حفظ کرده و بر اساس قوانین ابدی عدالت، انصاف، خیر، رحمت و حقیقت بر آن حکم میراند (Ibid).

اما در مورد وحی بنظر میرسد آن را انکار میکنند؛ به دو دلیل میتوان به این نتیجه رسید. نخست اینکه، بنا به نقل کلینت‌برگ، کلارک در توضیح دئیسم نوع سوم اظهار میکند که تمام انواع چهارگانه دئیسم مدرن به وحی مسیحی باور ندارند. دلیل دوم بیان خاص کلارک درباره دئیسم چهارم است. او میگوید دئیستهای نوع چهارم وانمود میکنند که تنها به گزاره‌های عقل طبیعی باور دارند، عاری از هرگونه گزاره وحیانی (Klintberg, 2011: p. 94). از بیان خاص کلارک دو معنا استنباط میشود. بر اساس معنای اول، باور به وحی مسیحی برای اعتقاد به گزاره‌های طبیعی الهیاتی «ضروری» نیست. یعنی مفهوم وحی مسیحی شرط لازم برای اثبات گزاره‌های طبیعی الهیاتی نمیشود. پس در این معنا، دئیسم نوع چهارم منکر وحی و ظهور الهی نیست. بنا بر معنای دوم، این دسته از دئیستها وحی را رد کرده و آن را خطا می‌شمارند (Ibid). قرائنی هست که برداشت دوم را تقویت میکند، زیرا کلارک در جای دیگری آنها را «منکران مدرن وحی» میخواند. بنابراین از دیدگاه کلارک، گ ۹ (کتاب مقدس بمتابه وحی و ظهور خدا) از جانب دئیسم نوع چهارم مردود است و بنظر میرسد انکار آنان، مطلق وحی و ظهور خداوند، حتی تاریخی و شخصی (گ ۸) را نیز دربرگیرد (Ibid: p. 95).

انکار وحی بطور مطلق از جانب دئیسم نوع چهارم، در صورتی که مورد توافق

۱۳۱

نیز باشد، در باور این دسته به زندگی پس از مرگ و جاودانگی روح تأثیری نگذاشته است. همانطور که پیشتر ذکر شد، دئیسم نوع چهارم بیشترین قرابت را در آموزه معاد و جاودانگی با مسیحیت رسمی داشته و کلارک، بصراحت به آن اشاره میکند. به اعتقاد این دئیستها، باید ثواب و عقابی در زندگی آینده باشد (Ibid) و این سخن بدین معناست که خدای دئیسم نوع چهارم، به جهان مادی و اعمال اخلاقی انسان توجه دارد. اگرچه ممکن است تصور شود که پذیرش گ ۱۲ (ثواب و عقاب اخروی) بصورت خودکار به پذیرش گ ۱۱ (جاودانگی روح) نمی‌انجامد، اما از دیدگاه کلارک درباره طبقه‌بندی پلکانی انواع دئیسم و نسبتی که میان قرب و بُعد این انواع در قبال مسیحیت رسمی میبیند، میتوان نتیجه گرفت که دئیسم نوع چهارم به جاودانگی روح نیز باور دارد.

کلینت‌برگ جمع‌بندی از گونه‌شناسی دئیسم در آثار کلارک را در جدول زیر نمایش داده است (Ibid: p. 97).

دئیسم نوع چهارم	دئیسم نوع سوم	دئیسم نوع دوم	دئیسم نوع اول	گزاره‌های کلارک
*	*	*	*	۱. وجود خدا
*	*	*	*	۲. صفت قدرت مطلق
*	*	*	*	۳. صفت علم مطلق
*	*			۴. صفت خیر و عدالت مطلق
*	*	*	*	۵. خلق جهان
*	*	*		۶. مشیت عام در قالب قوانین فیزیکی
*	*			۷. مشیت عام در قالب قوانین اخلاقی
				۸. ظهور و وحی خدا بر انسان
				۹. کتاب مقدس بمثابه وحی و ظهور خدا
*	*			۱۰. توجه و عنایت خدا به جهان مادی
*				۱۱. جاودانگی روح
*				۱۲. ثواب و عقاب اخروی

۱۳۲



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. دئیسم از لحاظ لغوی، مترادف با تئیسیم و متضاد الحاد تلقی می‌شود، اما از حیث تاریخی و بگواه طبقه‌بندی کلارکی از دئیسم مدرن، اصطلاح دئیسم از معنای اصل و اشتقاقهای این واژه فاصله گرفته است. معنای اصطلاحی آن برای اشاره به گروهی از مدعیان خداباوری مسیحی است که در تقابل با دین و خداشناسی وحیانی قرار گرفته‌اند. ظهور دئیسم از نشانه‌های طلوع عصر روشنگری و طلیعه مدرنیته است.

۲. اتکا به دانشنامه‌ها برای یافتن تعریفی مورد وفاق از دئیسم نافرجام است. بنظر میرسد تعریفهای دانشنامه‌یی بدون در نظر گرفتن جریانهای مختلف و گونه‌های متفاوتی است که با نام دئیسم شهرت یافته‌اند. جمع‌بندی تعاریفی که از این قبل منابع بدست می‌آید دو دسته کلی را شکل می‌دهد؛ انکار «ربوبیت تکوینی و تشریحی» خداوند یا صرفاً انکار «ربوبیت تشریحی، دین وحیانی و متون معتبر مقدس».

۳. فرهنگنامه‌های ریشه‌شناختی از منابع مهم برای فهم اصل، اشتقاق و تطور واژه‌ها در طول زمانند. اصل و همخانواده‌های دئیسم، متضمن معانی الوهیت، انتساب به خدا و بهشت هستند. برخی ریشه‌شناسان، اصل هندواروپایی dei، deya و didya بمعنای درخشیدن، جلوه کردن و ظهور را ریشه اصلی دئیسم دانسته‌اند که بسیاری از کلمات همخانواده از زبانهای هندی باستان، یونانی، سومری، لاتین، ارمنی، ایرلندی باستان و ولزی از آنها اشتقاق یافته‌اند. رجوع به واژه‌نامه‌های ریشه‌شناختی به مفهوم دئیسم وضوح بیشتری میبخشد، اما بنظر میرسد در تبدل واژه دئوس به اصطلاحی برای اشاره به گروهی از خداباوران در قرن هفدهم، ظرائف ریشه‌شناختی این واژه چندان ملحوظ نبوده است.

۴. فهم چیستی دئیسم مدرن بیش از اینکه از رهگذر ریشه‌شناسی واژه دئوس در زبان لاتین باشد، با شرح گونه‌شناسی کلارک از دئیسم زمانه خود

بدست می‌آید. کلارک از نخستین کسانی است که تفکیک میان جریانهای موسوم به دئیسم را در *درسهای بویل* بیان کرده است. طبقه‌بندی چهارگانه کلارکی نشان می‌دهد که دئیستها در نسبت با راست‌گیشی مسیحی، از دورترین نسخه تا نزدیکترین، بصورت پلکانی زیر نام دئیسم جای می‌گیرند.

۵. دئیستهای نوع اول، منکر مشیت الهی، در حالیکه به وحدت، خالقیت و علم او اعتقاد دارند. دئیستهای نوع دوم، ضمن باور به گزاره‌های دئیسم نوع اول، قوانین فیزیکی را بمثابه مشیت الهی می‌انگارند، اما شمول مشیت بر قوانین اخلاقی را نفی می‌کنند. نزد دئیستهای نوع سوم، مشیت تدبیری خداوند با کمالات اخلاقی او ارتباط دارد و خداوند با صفات عدالت، خیر و درستی بر این جهان حکم میراند. دئیسم نوع چهارم، علاوه بر آموزه‌های فوق، جاودانگی روح و ثواب و عقاب اخروی را نیز می‌پذیرد. بنا بر ادعای کلارک، تمامی انواع دئیسم مدرن در انکار وحی مسیحی اشتراک دارند و این عقیده از تفاوت‌های اساسی آنها با ادیان و حیانی، مفهوم‌شناسی و اعتقاد به وحی الهی است.

پی‌نوشتها

۱. والتر ویلیام اسکیت (۱۹۱۲-۱۸۳۵)، *فیلولوژیست برجسته بریتانیایی و دارنده جایزه FBA از آکادمی بریتانیایی (British Academy)* است. او صاحب کرسی زبان آنگلساکسون در دانشگاه کمبریج بوده است و دستاورد کارهایش در این کرسی را در کتاب *دیکشنری ریشه‌شناختی زبان انگلیسی* (۱۸۸۸) گرد آورده است.
۲. ارنست دیوید کلین (۱۹۸۳-۱۸۹۹) زبان‌شناس و روحانی یهودی (rabbi) اهل رومانی است که در ادبیات و فلسفه تحصیل کرده و دارای تألیفات است. پدر او چهره شاخص و روحانی جامعه یهودی در شهری از پادشاهی هانگری (رومانی امروز) بود. اثر مهم او *دیکشنری جامع ریشه‌شناختی در زبان انگلیسی* است.
۳. این درسهها بعدها نیز در یک مجلد با عنوان *A Discourse concerning the Being and Attributes of God* (1719) منتشر شده است.

۱۳۴



سال یازدهم، شماره دوم
پاییز ۱۳۹۹

منابع

- باربور، ایان (۱۳۷۹) علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بروک، جان هدلی (۱۳۸۱) «الهیات طبیعی»، ترجمه فرشاد فرشته‌صنّعی، نامه علم و دین، شماره ۱۷ تا ۲۱، ص ۳۹-۵۸.
- پنلهوم، ترنس (۱۳۸۳) «رابط و نسبت عقل و ایمان»، ترجمه احمدرضا مفتاح، پژوهش‌های فلسفی کلامی، شماره ۲۰ و ۲۱، ص ۱۴۷-۱۲۳.
- خاتمی، محمود (۱۳۹۵) مدخل فلسفه روشنگری، تهران: علم.
- ریتز، یواخیم و همکاران (۱۳۹۱) فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه، ج ۲: الاهیات، ویراستاران محمدرضا بهشتی و بهمن پازوکی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- فلو، آنتونی (۱۳۸۳) «هجرت از الحاد به خداباوری»، ترجمه محمدعلی عبداللهی، نقد و نظر، شماره ۳۵ و ۳۶، ص ۲۷۹-۳۱۲.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۷) تاریخ فلسفه، ج ۵: از هابز تا هیوم، ترجمه جلال‌الدین اعلم، تهران: علمی و فرهنگی.
- کانت، امانوئل (۱۳۷۴) «دین طبیعی»، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ارغنون، شماره ۵ و ۶، ص ۲۹۳-۳۳۴.
- کریمی مرتضی (۱۳۸۲) «آشنایی با دئیسم»، معرفت، شماره ۷۴، ص ۷۶-۶۶.
- کلارک، ساموئل (۱۳۸۱) مکاتبات لایب‌نیتس و کلارک، ترجمه علی ارشدریاحی، قم: بوستان کتاب.
- منصوری، یدالله (۱۳۹۶) «یادداشتی پیرامون ریشه‌شناسی»، زبان‌کاوی، شماره ۵، ص ۱۱۷-۱۲۵.
- ویسلی، وایلدمن (۱۳۸۶) «در جستجوی هماهنگی؛ تفسیر الهیات و علم معاصر»، ترجمه ابوالفضل حقیری قزوینی. ذهن، شماره ۳۲، ص ۱۴۹-۱۷۸.
- Audi, R. (2015). *The Cambridge Dictionary of Philosophy*. New York: Cambridge.
- Bunnin, N. and Yu, J. (2004). *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*. USA: Blackwell.
- Craig, E. (2005). *The Shorter Routledge Encyclopedia of Philosophy*.

London and New York: Routledge.

Edwards, P. (1967). *Encyclopedia of Philosophy*. New York: Pearson College.

Eliade, M. (1987). *Encyclopedia of Religion*. USA: Macmillan.

Force, J. (1996). Samuel Clarke's Four Categories of Deism, Isaac Newton, and the Bible, *Scepticism in the History of Philosophy*, Popkin, Richard (ed.), London: Kluwer Academic Publishers, pp. 53-75.

Klein, E. (1971). *A Comprehensive Etymological Dictionary of the English Language*. one volume edition, Amsterdam: Elsevier.

Klintberg, C. (2011). On Samuel Clarke's Four Types of Deists. *Archiv für Geschichte der Philosophie [Archive for the History of Philosophy]*, No 93, pp. 85-99.

Partridge, E. (1966). *Origins: A Short Etymological Dictionary of Modern English*. London: Routledge.

Skeat, W. (1980). *A Concise Etymological Dictionary of the English Language*. New York: Perigee Books.

_____ (1888). *An etymological Dictionary of the English Language*. London: Oxford University Press.